



یوهان کریستوف بورسل

علم نفس و علم نجوم در سیر العباد

- ۱ -

سیر العباد اهمیت دارد نه فقط از لحاظ ارزش شعری آن، بلکه از لحاظ نظریات و معارف علمی که در آن مندرج است. اساس فکری این مثنوی غیر از دین اسلام نظریات قدیمه دربارهٔ نفس و نظام عالم است. در مقاله ما سعی میکنیم چند نقطهٔ مهمی از این نظریات را نشان دهیم و بیان کنیم که حکیم سنایی چطور این نظریات را بشکل شعری در آورده است و از کدام منابع علمی یا ادبی بدست آورده است.

نظریات علمی در سیر العباد :

عالم و کائنات (kosmos) در سیر العباد طبق نظریات بطلمیوس اسکندری طرح شده است.

یعنی دنیا در وسط نه فلک یا کره موجود است و این افلاک مثل پوستهای پیاز در همدیگرند. هفت از این نه فلک حامل هفت سیاره اند یعنی قمر، عطارد، زهره، آفتاب، مریخ، مشتری، زحل. هشتمین فلک جای ستاره‌های ثابت و صور بروج است. نهمین فلک فلک الافلاک یا فلک محیط است. باین اساس از علم نجوم نظریات افلاطونی جدید اضافه میشود. یعنی کون با تمام مخلوقات چیزی است که از واحد یا اصل یعنی خدا فایض شده است و این فیضان بمراتب واقع شده است. نخستین مرتبهٔ این فیضان عقل کل، دومین مرتبه نفس کل است. از نفس کل ارواح یا عقلهای ستاره‌ها از زحل تا قمر فایض شده و از قمر دنیای زیر قمر که دنیای ما انسانهاست.

جسم و ماده مملکت ظلمت اند. نفس انسان هنگام تولد شدن باین مملکت ظلمت پائین میرود و معنی و وظیفهٔ حیات او آزاد شدن از بندهای مساده و عناصر و

طبیعت است یعنی سیرالعیباد الی المعاد. نفس انسان مرکب است از سه قسم یعنی نفس ناطقه یا عاقله، نفس حیوانی یا غضبانی و نفس شهوانی یا نامیه. نفس مخصوصاً هنگام نهم‌ماه آبدستی مادر زیر تأثیرات هفت سیاره است. اساس مادی مخلوقات چهارعنصرند: خاک و آب و باد و آتش. از این چهار عنصر چهار خلط یعنی خون و بلغم و سودا و صفرا یعنی زهره سیاه و زهره زرد ناشی میشوند.

این چهار خلط مربوط اند با چهار کیفیت خشک و تر و سرد و گرم. هر خلط و هر عنصر به دوازده کیفیت مختصند مثلاً خون گرم و تراست. باد همینطور گرم و تراست. ولی چون تمام مخلوقات از عناصر و اخلاط مرکبند آنها هم یک یا دوازده این کیفیت آراسته اند. حکیم سنایی باین نظریات چند دفعه اشارت میکند بطوری که معرفت این نظریات از مقدمات فهم این مثنوی است. مثلاً راجع به طبع سیاره مشتری میفرماید:

بارگیر قوی نفسانی است زانکه همطبع روح حیوانیست

(یعنی گرم و تر) و راجع بزحل میگوید: هم- سجیت مزاج او با مرگه (سرد و خشک) همینطور کیفیت قمر را ذکر میکند و میگوید: طبع او همچو آب سرد و تراست.

چیزی که بویژه جالب و مهم است ارتباط بین نظریه اخلاط و کیفیات از طرفی و علم اخلاق از طرف دیگر است.

میدانیم که این ارتباط مثل خود نظریه عناصر کیفیات در طب و فلسفه قدیم یعنی طب و فلسفه یونان موجود بود و مثلاً افلاطون در یکی از مکالمه‌های خود بنام «تیمایوس» از تأثیر اخلاط و آمزجه بدن بر اخلاق انسان صحبت میکند و جالینوس این کتاب را شرح داده و در یکی از آثار خود بنام «دربرای این که قوی نفس به آمزجه بدن تابع اند» این نظریه را طرح و توضیح داده است و مثل تقریباً همه آثار جالینوس این کتاب هم به همین ترجمه شد بعنوان «فی ان قوی النفس تابعة لامزجة الابدان». اساس بر این نظریه سنایی بیم و تنگ دلی سالك را با اشارت بستری طبیعت او توضیح میکند و درباره حسد يك اضافه تشریح میگوید «والحسود مریض و طبع المریض یابس»، یعنی حسود بیمار است و طبع این بیمار خشک. گویا این مقبسی است از کتابی علمی بزبان عربی.

مفهوم مرکزی طب و فلسفه یونان اعتدال بود. توازن بین اخلاط بدن اساس صحت است و راه وسط بین اطراف و جلو گیری از اسراف اساس اخلاق سالم.

سنائی دربارهٔ پنج حس ظاهر میگوید :

عدل ایشان بقاء پیوند است
جور ایشان فناء فرزند است
وبعدها

سبز جامه بهار از انصاف است زرد چهره خزان ز اسراف است
یعنی مفهوم او از اعتدال و توازن شامل دو دنیای ظاهر و باطن، عالم طبیعی و عالم اخلاقی است. باین طور سیر نفس بسوی معاد جنگی است با عناصر، با جسم و ماده. چنانکه حکیم سنائی در شرح خود فرموده است.

غیر از علم نفس علم نجوم در این مثنوی نقش مهمی دارد. سالك مسافرت میکند. از سیاره به سیاره و بهر سیاره گروهی از مردم می بندد که مثل يك عیب یا يك نقصان اخلاقی اند. روی ماه یا در فلک قمر ز نادقه و مبطله اقامت دارند، در فلک عطارد ارباب تقلید، در فلک زهره فلاسفهٔ طبیعت، در فلک آفتاب ستاره پرستان و منجمان، در فلک مریخ متشککان «ائمهٔ ظن یعنی گمانیان بی یقین»، در فلک مشتری مرائیان، در فلک زحل خود پرستان. سبب این تقسیم روشن نیست. ولی در باب مصادر بعداً بدین نقطه بر خواهیم گشت.

-۲-

حالا ببینیم که در طرز گفتار سنایی این مفاهیم علمی چطور بيشکل شعری درآمده است.

میدانید که در ادبیات قرون الوسطی اسلامی مثنویهای علمی زیاد هست. موضوعهای طبی و نجومی، علم خطابه و علم زبان برای مقصد تعلیمی بشکل مثنوی درآوردند. مثلاً ابن سینا چندتا ارجوزه تألیف کرده است. ولی این مثنویها یا ارجوزهها غیر از وزن و قافیه کیفیت شعری ندارند و ارزش هنری هم کم و بیش ندارند. چطور است که مثنوی سیر العباد با وجود رنگه علمی تعداد بزرگی از ادبیات آن با آن مثنویهای تعلیمی کاملاً تفاوت دارد؟

سبب در این است که متن این مثنوعه پراز صور تشبیهات و استعاره‌های فوق العاده ایست که آنها را يك تخیل شاعری پر جرات آفریده باشد. حتی برخی از آنها بدرجهای مبهم است که فهمیدن آنها برای خواننده مشکل است و بدون شرح خود سنایی احیاناً غیر ممکن میبود.

خود سنائی عبارت «رهز آفرینش» را برای تعریف مضمون این مثنوی بکار میبرد. در شرحش میخوانیم که عنوان دوم سیر العباد «کنوز و رموز» بوده و

عنوان باب اول سیرالعباد طرز گفتار شاعر را يك عبارت خوبی تحدید میکند. یعنی «اندر نفس نامیه بر طریق حسن ظاهر میفرماید». سنائی این طریق حسن ظاهر را نه فقط در باب اول بلکه در مقام مثنوی بکار برده است.

در آمیختن مفاهیم علمی و ظواهر طبیعی با تشبیهات و صور شاعرانه از اول مثنوی پیداست. در نخستین بیت سنائی باد را باین استعاره‌های عظیم خطاب میفرماید.

مرحبا ای برید سلطان و ش تخت از آب و تاجت از آتش
استعاره برید برای باد البته کاملا روشن است، ولی مصراع دوم مبهم. اما شرح اینجا مساعد است و میگوید: «آتش را چون بالای ویست تاج او گویند و آب چون زیر ویست تخت او». این توضیح اشارت است به ترتیب چهار عنصر که مثل بیشتر ظواهر عالم در جهان بینی قدما يك مرتبه معنی داشتند. نردبان ارزش چهار عنصر باین ترتیب است: خاک، آب، باد، آتش. یعنی مرتبه باد بالای آب و زیر آتش بود. ولی در عین حال مسکن است این بیت اشارت بکند پیدایشدن ابر و بادهای دریا و بیابان رفتن و زبانه زدن آتش از باد. اهمیت باد در انتقال صدا از دهان کوبنده بگوش شنونده بدین شیوه شکل یافته است.

قلم جنبش و وقوف توئی تخته اول حروف توئی
ولی باید دید که مفهوم باد در این خطاب محدود بمفهوم عادی از این کلمه نیست. مقصد سنائی از این باد دم روح است یعنی حامل قوای نفسانی در داخل بدن انسان و خارج از آن چنانچه از این دو بیت روشن میشود:

با تو از قوت هیولانی ستد و داد روح حیوانی
در کلین گور و آنشین تابوت جان ما رازتوست قوت و قوت

بعدها سنائی بحث میکند از شهری «بر کران روم و حبش» و این شهر شهریاری دارد.

ملکی با دوروی و با دسر اصل او از دوما در و دوپدر
شرح توضیح میدهد که این ملوک روح حیوانیست که از چهار عنصر بوجود آمده، دورویش اشارتست به عالم ظاهر و عالم باطن و مقصد دسرش پنج حس ظاهری و پنج حس باطنی انسان.

ممالک چهار عنصر را حکیم سنائی با يك قوه تخیلی که صور «کومیدبای» دانته را بیاد میآورد توصیف میدهد و برای وصف مغلوب کردن این ممالک

را آزاد شدن او از جبر آنها رمزهای اقناع کننده ایجاد می کند. وقتی که سالک با پیر خود یعنی نفس عاقله می ایستند پیش دریا یا مملکت آب و تری و سالک از بیم نزدیک است بمرید:

من ز تری دران مهیب مقر خشک ماندم چوراه دیدم تر

پیر او را تشجیح می فرماید :

گفت همه: که يك سخن بشنو آن گهی دل قوی کن و در شو!
بشیوه تشبیهی در جای دیگری سالک بیم خود را از هوا و آتش را مغلوب می کند.

چیزی که شایان ذکر است تشبیهاتی مأخوذ از عالم حیوان است که اینها هم دال بر اهتمامی است که مولف در این مثنوی بعلوم طبیعی داشته است.

در باب روح حیوانی می گوید:

درسفر ماه و سال چون سناس لیک بر جای همچو گاو خراس
در باره اصحاب کسل و غفلت که در فلک کیوان هستند این بیت را میسراید:
همه لب بر گشاده همچو صدف همه سر در کتف کشان چو کشف
احیاناً تصورات علمی غیر صحیح که از یونان بمرب و علمای اسلام آمده، دیده می شود. یکی از این تصورات خرافی کشته شدن افعی بواسطه زمردی است که پیش چشم افعی نهاده می شود. حکیم سنائی حسد را با يك افعی هفت روی و چهار دهن مقایسه میکند و پیر بسالک میگوید:

بردی این افعی از تو بهره خویش لیک چون بامنی از او مندیش

که یکی نسور من برو سد اوست نظر من بدو زمرد اوست

تصور دیگری که با عنعنه علوم قدما در شرق آن وقت شایع شد این است که شتر مرغ آتش می خورد و پیر بسالک این توصیف را میدهد که :

توشه تو در این ره ناخوش چون شتر مرغ نیز جز آتش

آتشی نه که ناتوانی از اوست آتشی کاب زندگانی از اوست

باین طور حکیم سنائی عناصر علمی و شمیری را بهم آمیخته نمونه ای از آن جنس ادبی بمیدان آورده است که اسم آن در ادبیات غرب بکلمه ای لاتینی Poecisadocta یعنی شعر علمی است.

سیرالعباد مثنوی است که شاعر در آن خواننده روشنفکر را خطاب میکند، کسی را که با تصورات و افکار فلسفه و علوم یونان و عرب آشنا بوده و سنایی ذهن و خاطر همچو خواننده‌ای را با این آمیزش از علوم عقلی و طبیعی و صور شعری خیال انگیز و واژه بازی‌های ظریف شیفته و مقنون و برای قبول کردن اندر زهای اخلاقی که مقصد حقیقی این مثنوی می‌باشند حاضر و آماده میسازد.

نگاهی بمنابع

برای تحلیل منابع مثنوی سیرالعباد خوبست تفریق نماییم بین دو جهت این اثر: یعنی جهت علمی و شعری و بین دو موتیف ادبی موتیف ارتقاء روان انسان از ماده و جسم بروح، از ظلمت بنور، از طرفی، و بین موتیف گردش خیالی در دوزخ و بهشت از طرف دیگر و نهایتاً بین تأثیر مستقیم و غیر مستقیم در تاریخ ادبیات.

مسأله منبع مستقیم این مثنوی مسأله ایست که تا بحال و تا من می‌دانم جواب قطعی نیافته است. یعنی نمی‌دانیم که آیا حکیم سنایی يك متن ثری پیش خود داشته آنرا بشمر تحویل داده یا از منابع گوناگون الهام گرفته مثنوی را از خود ابداع کرده است. جاهائی هست در شرح سیرالعباد - و این شرح طبق چاپ مدرس رضوی ، ناشر کتاب، اثر خود سنایی است . جاهائی هست در شرح که خواننده را متشکک می‌سازد که آیا شارح معنی ابیات درست فهمیده یا نه و باری خود شارح برای يك بیت دو شرح داده اضافه می‌کند که نمی‌داند کدام از این شرح‌ها درست میباشد .

پس اگر نمی‌توانیم مسأله منبع مستقیم را بطور قطعی حل کنیم مانعی نیست که يك کمی درباره منابع غیر مستقیم فکر کنیم.

محققان اشارت کرده اند به يك متن پهلوی بعنوان ارتاك و راز نامك که در آن مؤید و راز بهدایت سروش و فرشته آتش در دوزخ و بهشت می‌گردد و جز اوعقاب افعال بشر را می‌بیند . فرق در این است که سالك سیرالعباد نه در دوزخ و بهشت می‌گردد ولی از ممالك ماده بملك روح و در اینک بجای مجازات و عقاب خود افعال را نگاه می‌کند و همین فرق هم بین سیرالعباد و «کومیدای» دانته موجود است .

ولی تأثیر غیرمستقیم از ارتاک و راز نامک به سیرالعباد البته ممکن است. ولی غیر از این کتاب پهلوی بهتر است تعدادی از منتجات ادبی و علمی نزدیکتر به دور و منطقه سنایی پیش نظر گیریم. موتیف سیر روان از پائین بیالا در کتابهای معراج حضرت پیمبر وجود دارد و شاید مفید باشد محقق سیرالعباد را باری با آنها مقایسه بکند. ولی علاوه بر این همین موتیف هم در چند رساله ابوعلی- ابن سینا نقشی مرکزی بازی میکنند. در رساله حی بن یقظان عقل فعال بشکل یک پیر پیش سالک ظاهر می شود. اسم این پیر حی (زنده) است و او از پدر خود یقظان (بیدار) که او طبق عقیده هانری کوربن مثل عقل کل است کلید تمام معارف را نایل شده است و این پیر یعنی خود و نفس عاقله همچون در سیرالعباد مرشد سالک می شود.

موتیف سیر روان را دوباره در «رسالة الطیر» ابن سینا ملاقات میکنیم و منطق الطیر عطار که از این رساله و از رساله‌ای دیگر از احمد غزالی الهام گرفت، سیر روان را بیان می کند. اگرچه در چارچوبه استعاری دیگری نگاشته شده است.

نهایتاً ابن سینا سیر روان را هم در یک قصیده‌ای تعریف داده است که با این مصراع شروع می شود: هبطت الیک من المحل الارفع.

کلمه هبطت یعنی فرود آمد امر خدا را در قرآن کریم هنگام طرد آدم و حوا از فردوس به یاد می آورد. «اهبطوا منها» و خود سنایی با این آیه تلویح می کند در این بیت.

سوی پستی رسیدم از بالا
حلقه در گوش ز «اهبطوا منها»
کلمه هبوط یعنی مصدر هبطت هم در ترجمه فارسی کتاب معروف افلاطون بنیوان فایدون دیدم که در قسم آخر آن فیلسوف یونانی مسیر روان انسان را بشکل مجسم حکایت می کند.

اثر دیگری که در اینجا شایان ذکر میباشد روشنائی عالم و کائنات را نامه ناصر خسرو است. همچون سنایی در سیرالعباد، ناصر در این کتاب بنای عالم و کائنات را با مراتب فیضی آن توصیف می دهد. ولی این مثنوی قوه شعری سیرالعباد را ندارد و بیشتر مثنویهای صرفاً تعلیمی شباهت دارد. مثل سنایی، ناصر خسرو عقل کل را «پدر» مینامد. ولی در پهلوی این پدر شاعر نفس کل را بنیوان

مادر قرار میدهد و اسمهای این زن وشوهر معنوی را آدم معنی وحوای معنی می گذارد. تأثیر عرفان یونانی gnosia در تحویل ارتباطات فکری ونسبت علت و معلول نسبتهای نسلی پیدا است . ناصر نه فلک را در نقش نه پدر و چهار عنصر را در نقش چهار مادر نشان میدهد که از آنها سه مملکت طبیعت بمثابه سه پسر ناشی میشوند. در سیر العباد دیدیم که روح حیوانی از دو پدر ودومادر یعنی چهار عنصر پیدا شد .

پایان سیر روان در روشنائی نامه هم فرق دارد با پایان آن در سیر العباد. در روشنائی نامه سالک یعنی خود ناصر همتا می شود با خدا در سیر العباد.

با عقل کل يك میشود ولی در نزد یکی خدا

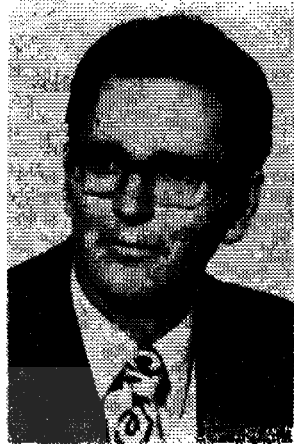
ارباب توحید و عبودیت لامی شوند نه خدا

راجع بتأثیر ستاره ها برجین البته واضح است که این فکریست رایج نه فقط در علم نجوم قدیمی ولی در تصور خلق چیزی که پیدا کردن منابع آن مشکلتراست این طرز تقسیم مثلان معایب معینی در افلاک و سیارات است. البته می دانیم که هر سیاره طبق نظریات علم احکام نجوم یعنی Askologie مختصند بیرخی از اخلاق وصفات بشری وظواهر دنیا، و این تعلقات وهمی نقش همی در علم سحر و احکام نجوم داشتند. ولی سنایی نه به سحر باور میکرد نه با حکام نجوم. چنانچه آیات محقر او در باره منجمان دلیل بر این حرف است.

جان شان تیره بود ورخ چون کار
قبله شان هفت بود و چشم چهار
همه از هفت و چهار لاف زنان
مرد صورت ولی بفعل زنان
همه نزدیک خود بلند شده
قبله شان هفت نقشیند شده
کرده از هفت بینوا معبود
دل ز معبود خویش بی مقصود
فهرستهای اخلاق وصفات بشری و ظواهر طبیعی که تحت حکومت هر سیاره اند - و من همچو فهرستها را در رسائل اخوان الصفا و در غایة الحکیم ، بزرگترین مجموعه قرون وسطی در باره سحر حلال و غیر حلال خواندم - این فهرستها رفتار سنایی را در تقسیم معایب در افلاک روشن نمی کند. پس کتاب سیر العباد کتابیست که از يك طرف هنوز محتاجست به تحقیقات عمیق علمی و از طرف دیگر منبع الهام و ارشاد است نه فقط برای مردان ازمنه گذشته ، ولی برای خود ما مردمان امروز که محتاج هستیم بذوق شعری و ارشاد اخلاقی و الهام از بالا.

یوهان کریستف بورگل J. Ch. Burgel

او استاد و رئیس شعبة معارف اسلامی دانشگاه برن و از مردم آلمان است . ولی سالهاست در مقام علمی مذکور در دانشگاه برن به تحقیق و تدریس مشغول است . تألیفات و نوشته‌های او در زمینه ادبیات صوفیانه و ترجمه‌هایی که از مولانا و حافظ ارائه کرده است نمونه‌ای است از طرز تفکر او در شرق شناسی . فارسی را شیرین می‌نویسد و در تکلم مسلط است .



این مقاله که از او درج شد، گفتاری است که در مجمع علمی مربوط به سنای درکابل ایراد کرده است . البته بهیچ وجه لازم نبود در نوشته پاکیزه ایشان از لحاظ نگارش تصرفی بشود .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی